بدرکه شوارق توفیق بمغارب خذلان متواری شد صدرنشینان بارگاه غرور پندار را از اوج بطبع کل امری منتهم بحضیض وحیل منهم باین
نشیمن در افکند بیت بعزت هر کرا خواهی زخاک راه برداری * ورت باید بذلت در چه ادبار بگذاری * عزیزان ترا بر فوق ثریا
سرافرازی * ذلیلان ترا بر پای قید نگونساری * و نزد محققان عزت بطوالع انس است و ذلت بطارق نفس چون سالک بریاض
انس رسد شمّ جانش از نسیم عزت معطر است و چون در بوادی نفس افتد در هر بوادی و قدمی خوارتر و بمقدار ترقی عزت [illegible]
خدمتکاریست و ذلت نفی از بساط عبادت باری یا عزت بمتابعت اهل صدق و ارادتست و ذلت برجوع بارسوم ارباب
عادت یا عزت بعرفانست و ذلت بخذلان یا عزت بملاحظهٔ اسرار غیبست و ذلت بساکنت باطوار سنگ و ریب یا عزت
بسقوط نفس امارتست و ذلت بغلبات وساوس شیطان ستمکاره یا عزت در دولت اقبالست بدرگاه الوهیت و ذلت
در وحشت اعراض است از آستانه عبودیت یا عزت شرف قرب ربانیت و ذلت صفت ابعاد از حضرت سبحانی [illegible]
گوید عزیز کسی که او را بخود نزدیک سازی و خوار تا کسی که او را از خود دور اندازی این قرب و ابعاد از صورت عینیت بصفت است
کسی در یابد که از خواص اهل معرفتست بیت هر کو ز تو دور ماند افتاد به پست * و آنکو بتو نزدیک شد از خود دور است [illegible]
زموده که عزیز آنست که او را بخود مشغول گردانی تا عزیز تو در دیده شهود وی در نیاید و ذلیل آنکه او را از خود مشغول سازی تا روی نیاز
بر عتبه این و آن ساید یا عزت کسی راست که او را بر بساط جای داده و ذلت نصیب آنست که داغ قبض بر جبین حالش نهادی
یا عزت آنرا بخشی که لطف خود مونس او گردانی و ذلت بد انکس دهی که از روضهٔ انس بهاویهٔ وحشتش سانی یا عزیزانرا
ساخته که دلش را از غیر خود پرداخته و ذلت آنرا داده که هوای این و آن در جانش نهاده یکی از اهل تحقیق گوید عزت بر هستی
محبتست و ذلت مجهوری کثرت هر کرا از ساغر تجدیدهم جرعه رسید فقل لفوز من لشا بر گفتش نهند و آنرا در خرابات دل
الکاوین لا مولی لهم بیار امید از خمخانه و تذل من تشاء در دی خذلان در دهند بیت آنرا که می محبتش جرعه چشانند * فی الحال لباس
عزتش پوشانند * وانرا که درین میکده * ره نبود از جام مذلت همه مدهوش نشانند * شیخ المشایخ رحمه الله گوید الهی عزیز کنی هر کرا
خواهی بموهبت فضل و اگر خاکی را چه استحقاق عزت و ذلیل گردانی هر کرا خواهی بلوازم عدل و گر از مهر ما اعراض اعراض برزمان
حضرت بیت یکی از فیض فضل شاملت بر مسند عزت * یکی را حکم عدل کاملت در ورطه خواری * زهی حکم و زهی حکمت تراشاید جهانبانی
زهی علم و زهی قدرت ترا زید جهانداری بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوییها از ایتاء ملک و عطا
نصرت و غنیمت و عزت دنیا و آخرت نه بدست غیر تو این حصر منافی حصول خیر است بید غیر پس واجب شد که جمیع خیرات
از وست و بتکوین و ایجاد و ابداع او [illegible] چون نزع و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بجهة مقتضای مقام
است چه از سبب نزول آیه معلوم شده که کلام اشتمال دارد بر بشارت اهل ایمان و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا آنکه
گروه [illegible] دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا آنکه چون رغبت و اعیان بجانب خیر است و طلب طالبان جز
آن نیست این آنچه مرغوب و مطلوبست بر زبان ایشان درین دعا جاری گردانید یا آنکه صادر نشود از حق سبحانه الا خیر [illegible]

افعال



افعال الهی از ایتاء ملک و نزع و اعزاز و اذلال و غیر آن از عین حکمت صدور مییابد و آن محض خیر است یا اگر شر خاص است در عالم هستی
زیرا که هر چه شر است از وجهی که پس اطلاق اسم خیر بر همه صحیح باشد و در مقصد اقصی و دیگر رسایل عرفا مذکور است که شر مطلق معدومیت
زیرا که حکمت اقتضای آن نمیکند و در مثنوی میگوید بیت بد بنسبت باشد این را هم بدان * پس مطلق نباشد در جهان * زهر مار آن
مار را باشد حیات * نسبتش با دیگران باشد ممات * یا تنبیه میکند بر مراعات ادب در خطاب چه لسان آداب شرایع بدان
ناطقست که هر چه روی از نقص و شر دارد و اضافه بخلق کنند و آنچه نسبت کمال و خیر مسلم است بحق سبحانه مضاف سازند
چنانچه ابراهیم علیه السلام فرموده و اذا مرضت فهو یشفین و در بعض ادعیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وارد است که الخیر کل بیدیک
والشر لیس الیک و درین حدیث سری عجیب است که بیان آن جز بزبان اهل تحقیق نگذشته صاحب نقد النصوص در نعت حضرت
خاتم المرسلین علیه افضل الصلوة المصلین بدان سر ایمان میفرماید آنجا که میفرماید بیت بلبل شاخسار باغ جلال * شاهباز نشیمن
بازغ * داشت چشم سرش چو دیده سر * روشنائی ز کحل ما زاغ البصر * چون بنظاره جهان پرداخت * هر بد و نیک را که دید
شناخت * کانچه نیک از خصایص ید است * وانچه بد از نقایص عدمست گفت الخیر کل بیدیک لکن الشر لا یعود الیک
ای درویش در رسالت حق الیقین آورده که وجود عین خیر است و عدم عین شر و شر از اعتبارات و نسب غیر بیت وجود
آنجا که باشد محض خیر است * و گر شری بود در وی ز غیر است * ز من میگویم این بشنو ز قرآن * تفاوت نیست اندر خلق رحمن
بالتحقیق این مسلم است که صفات و افعال و احوالی که در مظاهر ظاهر است فی الحقیقه مضاف بحق ظاهر در مظاهر است پس اگر
و بعضی از انها شری و نقصانی و قبیح باشد از جهت عدمیت امری دیگری تواند بود زیرا که وجود من حیث هو وجود خیر محض است و
امری وجودی که شر متوهم میشود بواسطه عدمیت امر وجودی دیگر است نه بواسطه این امر وجودی من حیث امر وجودی بیت هر صفت کز
قبیل خیر است کمال * باشد از نعوت ذات پاک متعال * هر وصف که در حساب شر است و وبال * دارد به قصور قابلیات مآل
وجود خیر محض است دعوی ضرورت کرده اند و از برای توضیح مثالی فرا آورده اند و گفته که برودت مفسد ثمارات شر است نسبت با ثمار
اما شر است او نه از آن جهت است که کیفیتی است از کیفیات زیرا که او از این جهت کمالیست از کمالات بلکه از آنجهت که سبب شده است
مر عدم وصول ثمار را بکمالات لایقه خود و همچنین قتل مثلا شر است نه از جهت قدرت قاتل بر قتل یا قابلیت آلت قتل یا قابلیت
عضو مقتول مر قطع را بلکه از جهت زوال حیوة و آن امریست عدمی الی غیر ذلک بیت هر جا که وجود کرده سیر است ای دل
میدان بیقین که محض خیر است ای دل ذلک بدرستی که تو خداوند از روی اختیار علی کل شیء بر همه چیزها از نفع و ضر
و خیر و شر و اعطا و منع و اعزاز و اذلال قدیر توانای چنانچه از روی قدرت یکی را بحکمت دولت میرسانی هم از راه توانائی دیگری را
در محنت و نکبت می نشانی و یکی دیگر از نشانهای قدرت کامله تو آنست که تولج اللیل در می آری شب تیره را فی النهار در روز
عالم آرای یا آنکه از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب کم کرده
اجزای روز می افزائی تا روز که در اول جدی قصیر ایام بود با ذل میشود و تولج النهار و در می آری روز کافوری عامه فی اللیل در شب

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com) 